نگاه درون

افراطی‌گری مذهبی، نژادپرستی قرن بیست‌ویکم

محمد مقیمی*

● حوادث تروریستی اخیر پاریس موجب خشم جهانیان شد. فرانسه به‌عنوان کشوری که نخستین اعلامیه مدون حقوق‌بشر و شهروندان را در ۲۶ آگوست ۱۷۸۹ تصویب کرد، همواره موردتوجه بوده و بدون‌شک داعش نیز پایتخت این کشور را با هدفی خاص برای اجرای عملیات تروریستی انتخاب کرده است. از آنجایی که همه جنگ‌ها و انواع خشونت‌ها ریشه در نقض حقوق‌بشر دارند و با توجه به اینکه همه مباحث حقوق‌بشر به‌صورت یکپارچه به یکدیگر وابسته هستند و یک واحد را تشکیل می‌دهند و از سویی دیگر، دستیابی به صلح پایدار تنها در پرتو ارتقای حقوق‌بشر در سراسر جهان میسر است، بنابراین این حادثه نشان می‌دهد که برای ایجاد صلح و امنیت در هر نقطه از جهان باید به نقاط دیگر نیز توجه کرد.

در اسناد گوناگون حقوق‌بشر بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق‌بشر، میثاق حقوق مدنی و سیاسی و غیره... هرگونه نابرابری ازجمله تبعیض نژادی، جنسی، قومی، زبانی، فرهنگی، مذهبی و... موردتوجه قرار گرفته است. درواقع این موضوعات، چالش‌هایی بوده که در زمان تصویب این اسناد، جامعه بشری درگیر آن بوده است. چنان‌که یکی از عناصر مهم دو جنگ جهانی اول و دوم، نژادپرستی بود. اما به‌تدریج و با گذشت زمان و به فراخور پدیده‌های جوامع انسانی و نیاز انسان، مقوله‌های نوینی مانند رهایی از ترس، فقر و... در اسناد بین‌المللی حقوق‌بشر شناسایی شدند و با توجه به شدت‌گرفتن فرایند جهانی‌شدن و فراگیربودن بسیاری از پدیده‌ها، مانند تخریب محیط‌زیست یا تروریسم با ویژگی جهانی‌بودن، تفکیک‌ناپذیری و وابستگی متقابل، این پدیده‌ها زیر عنوان حقوق همبستگی (نسل سوم حقوق‌بشر) در مباحث حقوق‌بشر موردبررسی قرار می‌گیرند، اما یکی از پدیده‌هایی که از ویژگی جهان‌شمولی برخوردار بوده و هم‌اکنون جامعه بشری را با چالش مواجه کرده است، پدیده افراطی‌گرایی مذهبی است. نگارنده بر این باور است که نقش افراط‌گرایی مذهبی در جامعه امروزی بشر بسیار شبیه نقشی است که نژادپرستی در دو جنگ جهانی اول و دوم در اروپا ایفا کرد. پرواضح است که این پدیده از ابزارهای مدرن و جهانی مانند فناوری‌های تسریع جریان آزاد اطلاعات و گسترش ارتباطات نیز بهره جسته است. چنان‌که از نام نسل سوم حقوق‌بشر (حقوق همبستگی) که ویژگی جهانی دارد، بر می‌آید، تحقق این حقوق به همبستگی بین‌المللی و جهانی نیاز دارد. ازاین‌رو، برای ایجاد صلح و امنیت پایدار در جهان باید به ریشه پدیده‌های ضد اجتماعی و نابهنجار جامعه جهانی و در کل به همه حقوق‌بشر با نگاهی جهانی نگریست. از جمله این ریشه‌ها می‌توان به فقر، بی‌سوادی، تعصب و خشونت، نابرابری در سطح بین‌المللی، توسعه‌نیافتگی در اثر بی‌اعتنایی به حق توسعه کشورهای جهان سوم، سوءاستفاده از ثروت‌های ناشی از منابع طبیعی و غیرمولد اشاره کرد. بارزترین مصادیق مورد اخیر؛ «سوءاستفاده از ثروت‌های ناشی از منابع طبیعی و غیرمولد»، را در برخی کشورهای خاورمیانه می‌توان دید. درواقع، درآمدهای ناشی از فروش منابع طبیعی و خدادادی مانند نفت و گاز، وقتی در زیرساخت‌های مولد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سرمایه‌گذاری نشوند و اقتصاد یک کشور بر مبنای فروش منابع طبیعی پایه‌گذاری و متکی به آن شود، نه‌تنها تولید، خلاقیت، سلامتِ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن جامعه را از میان می‌برد، بلکه با نظام طبیعت نیز ناسازگار است. چه اینکه اساس طبیعت بر پایه تولید استوار است. بنابراین همان‌طورکه می‌بینیم، حتی اگر این کشورها در ظاهر ثروتمند به نظر برسند، اما در حقیقت توسعه‌یافته محسوب نمی‌شوند و اشکال گوناگون فساد در این کشورها قابل‌مشاهده است و فساد در نظام سیاسی و اقتصادی این کشورها به داخل مرزهای آنان نیز محدود نمی‌شود. از آنجایی که یکی از ویژگی‌های کشورهای توسعه‌نیافته، وجود اختلاف میان همسایگان و واگرایی است، بنابراین برخی از این ثروت‌های بادآورده صرف جنگ‌های نیابتی و تجهیز گروه‌های افراطی می‌شود. بدیهی است که بدون هزینه نمی‌توان نیروی انسانی، اسلحه و تجهیزات نظامی تهیه کرد و ساده‌انگاری است که گروه‌هایی چون طالبان، القاعده و داعش بدون حمایت برخی کشورهای منطقه و دلارهای نفتی آنها و کوته‌نگری برخی قدرت‌های جهانی بتوانند شکل بگیرند. بنابراین، همان‌طورکه گفته شد، افراطی‌گری مذهبی به‌عنوان یکی از پدیده‌های نوین، جهان امروز را با چالش روبه‌رو کرده است و از آنجایی که پدیده‌های جهانی از سه ویژگی جهانی‌بودن، تفکیک‌ناپذیری و وابستگی متقابل برخوردارند، بنابراین حل این معضلات نیز در پرتو همبستگی بین‌المللی و جهانی امکان‌پذیر است و مادامی که کشورهای خاورمیانه به خصومت‌های مذهبی و فرقه‌ای بپردازند و به همگرایی و همبستگی دست نیازند و از سوی دیگر، قدرت‌های جهانی نیز با مسئله حقوق‌بشر به‌صورت گزینشی برخورد کنند و به منافع کوتاه‌مدت خویش بیندیشند، نه‌تنها آتش برافروخته ناشی از پدیده افراطی‌گری مذهبی خاموش نمی‌شود، بلکه شعله آن به سوی خود آنها نیز زبانه خواهد کشید.

*وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق‌بشر

عکس: AP

سوسیالیست‌ها در انتخابات پارلمانی ونزوئلا شکست خوردند

میراث چاوز پَر

نابسامانی اقتصادی ناشی از کاهش قیمت نفت در کنار سیاست‌های نه‌چندان حساب‌شده «نیکلا مادورو» درنهایت میراث «هوگو چاوز» را بر باد داد و گریبان چپ‌های ونزوئلا را گرفت. حالا و پس از نزدیک به ۱۶ سال، اقبال عمومی از پروژه «سوسیالیسم قرن بیست‌ویکمی» چاوز کم‌رنگ شد و اپوزیسیون راست‌گرای ونزوئلا توانست اکثریت پارلمان را در انتخابات روز یکشنبه به دست آورد. تنها پنج ساعت پس از پایان رأی‌گیری، کمیسیون مستقل انتخابات اعلام کرد مخالفان ۹۹ کرسی از مجموع ۱۶۷ کرسی مجلس ملی را به دست آورده‌اند و حزب سوسیالیست حاکم فقط ۴۶ کرسی را از آنِ خود کرده است. دراین‌میان تکلیف ۲۲ صندلی دیگر هنوز مشخص نشده است.

اقتصاد ونزوئلا این روزها حال‌وروز خوبی ندارد؛ کمبود اقلام ضروری، صف‌های طولانی فروشگاه‌ها و ارزی که هر روز بی‌ارزش‌تر از پیش می‌شود و بی‌شک یکی از دلایل پیروزی اپوزیسیون هم همین است. اگرچه مدل اقتصادی ونزوئلا در یک دهه اخیر منتقدان زیادی دارد اما احزاب مخالف حتی بارزترین دستاوردهای انقلاب بولیواری را هم زیر سؤال می‌برند. آنها تأثیر عمیق برنامه‌های اجتماعی چاوز را هم نادیده می‌گیرند؛ همان‌دست برنامه‌هایی که فرصت‌های آموزشی و احساس توانمندی را برای اولین بار به بخش‌های فرودست این کشور تزریق کرد. برای مثال از سال ۲۰۰۳ برنامه‌ای با نام «مأموریت سوکر» آغاز شد که منجر به تأسیس دانشگاه‌ها و مدارس دولتی رایگان در این کشور شد. ماحصل این برنامه، افزایش تعداد تحصیل‌کرده‌ها در این کشور نفت‌خیز بود، اکنون تعداد دانشجویان دانشگاه‌های ونزوئلا دومیلیون‌و ۶۳۰ هزار نفر است که نسبت به سال ۱۹۹۸، رشدی سه‌برابری داشته است. با این همه، اپوزیسیون ونزوئلا این دستاوردها را تحقیر می‌کند و بر این باور است که دولت این کشور در سال‌های اخیر کیفیت را فدای کمیت کرده است. چاوز همچنین در زمان قدرت، شرکت ملی نفت را وادار به توزیع غذا و اجرای برنامه‌های اجتماعی کرد، هر چند مقامات سابق می‌گفتند چاوز اغلب طرح‌های اجتماعی و سیاسی جدیدی را آغاز و برای آن بودجه صرف می‌کرد، اما سپس علاقه‌اش را در آن زمینه از دست می‌داد و همه‌چیز را رها می‌کرد. ونزوئلا یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت جهان را دارد و اکثر درآمد دولت ناشی از صادرات نفت است و از همین‌رو کاهش قیمت نفت ضربه بزرگی به این کشور وارد کرد. مادورو که پس از مرگ چاوز در سال ۲۰۱۳ سکان قدرت را در اختیار گرفت، نه مغز سیاسی دست‌کم گرفته‌شده چاوز را داشت و نه محبوبیت و کاریزمای او را. انتخابات روز یکشنبه هم در مقام یک همه‌پرسی درباره مادورو بود؛ کسی که سیاست‌های اقتصادی‌اش به تورم سه‌رقمی منجر شد و نارضایتی عمومی را افزایش داد و موجب شکست حزب حاکم در انتخابات روز یکشنبه شد.

دولت ونزوئلا می‌گوید بسیاری از مشکلات این کشور نتیجه جنگی اقتصادی است که مخالفان با همراهی ایالات متحده علیه دولت این کشور به راه انداخته‌اند. منابع مختلف مخالفان پیش‌بینی می‌کنند با نهایی‌شدن شمارش آرا، ۱۱۳ کرسی را تصاحب خواهند کرد؛ همان تعدادی که اجازه تغییر و تحول در نهادهایی مانند دادگاه و هیأت انتخابات را به آنها می‌دهد. آتش‌بازی پس از اعلام پیروزی ائتلاف مخالفان دولت در انتخابات پارلمانی هم به آسمان کاراکاس حال‌وهوایی دیگر داد و گواهی بود بر شکست حزب سوسیالیست پس از ۱۶ سال. «انریکه کاپریلس»، نامزد پیشین ریاست‌جمهوری و یکی از چهره‌های پیشرو در ائتلاف احزاب مخالف، در توییتی پس از اعلام نتایج نوشت: «نتایج همانی بود که انتظار داشتیم. ونزوئلا برنده شد». نیکلا مادورو، رئیس‌جمهوری ونزوئلا، هم شکست را پذیرفت؛ هرچند به باور او نتایج انتخابات به معنی پایان «انقلاب بولیواری» به ارث‌رسیده از چاوز نیست. او یکشنبه‌شب در نطقی تلویزیونی گفت: «ما در یک نبرد شکست خوردیم اما اکنون زمانی است که مبارزه برای سوسیالیسم آغاز شده است».

با وجود پیروزی احزاب مخالف، بسیاری از مردم ونزوئلا که زیر چتر سیستم رفاهی چاوز و پس از آن مادورو قرار گرفته بودند، اکنون نگرانند. «کارلوس اورتگا»، که کارگر ساختمانی بازنشسته و از طرفداران پروپاقرص چاوزیسم است، با ابراز نگرانی از پیروزی مخالفان به گاردین گفت: «همه‌چیز برای ما بدتر شده و حقوق بازنشستگی‌ام ناپدید می‌شود». او با اشاره به برنامه اعطای مسکن اجتماعی دولت فعلی ونزوئلا افزود: «باید بی‌خیال خانه‌ای شوم که قرار بود از طریق «مأموریت مسکن» به من واگذار شود». اما «الکساندرا بارتو»، مهندس ۳۲ساله ونزوئلایی، امیدوار است پیروزی مخالفان منجر به تغییرات مثبتی در این کشور شود. پیروزی مخالفان، ضربه بزرگی به چپ آمریکای‌لاتین هم بود که در پی روی کارآمدن چاوز، قدرت را به دست گرفتند اما به‌تازگی با رکود اقتصادی گسترده منطقه و دلسردی رأی‌دهندگان از فساد فراگیر، مواجه شده‌اند.

همه‌پرسی برای تداوم ریاست‌جمهوری

پل کاگامه، رئیس‌جمهور روآندا، گفت بعد از یک همه‌پرسی درباره تغییر قانون اساسی و کسب اجازه برای کاندیداتوری مجدد او در انتخابات ریاست‌جمهوری که احتمالا در ماه جاری میلادی برگزار خواهد شد، رسما تمایلش برای سومین دور را اعلام خواهد کرد. (ایسنا)

استعفا از قدرت

لایمدوتا استراویوما، نخست‌وزیر لتونی، اعلام کرد که در پی مناقشات سیاسی در ائتلاف حاکم راست میانه، استعفا می‌دهد. ائتلاف حاکم استراویوما در انتخابات سال ۲۰۱۴ پیروز شد و توانست تدابیر سختی علیه اقدامات روسیه در اوکراین اتخاذ کند. (رویترز)

ناپدیدشدن سرطان

جیمی کارتر، رئیس‌جمهور سابق آمریکا می‌گوید که آثار سرطان از مغز او ناپدید شده است. او که تا سال ۱۹۸۱ رئیس‌جمهور بود، این خبر را در مدرسه‌ای در شهر «پلینز» در ایالت «جورجیا» اعلام کرد. (بی‌بی‌سی)

خبر

باراک اوباما:

وارد جنگ زمینی در عراق و سوریه نمی‌شویم

● رئیس‌جمهور آمریکا با بیان اینکه داعش نماینده اسلام نیست، اعلام کرد: کشور ما مشغول نبرد با تروریسم بوده و داعش را شکست خواهد داد. «باراک اوباما»، رئیس‌جمهور آمریکا، در نطقی که در دفتر خود در کاخ سفید ایراد کرد، گفت: کشتارهای هفته پیش در «سن برناردینوی» کالیفرنیا یک اقدام تروریستی بود و هرچند تهدید ناشی از تروریسم واقعی است، اما بر آن چیره خواهیم شد. اوباما گفت که آزادی نیرومندتر از ترس است، اما افزود که تفرقه در داخل جامعه آمریکا بهانه‌ای به دست افراط‌گرایان می‌دهد. او گفت: داعش نماینده اسلام نیست. آنها اوباش و آدم‌کش هستند؛ بخشی از فرقه مرگ. به علاوه بخش اعظم قربانیان تروریسم در دنیا مسلمان هستند. اگر ما می‌خواهیم علیه تروریسم موفق شویم باید جوامع مسلمان را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متحدان خود جذب کنیم، نه اینکه آنها را مورد سوءظن و نفرت قرار دهیم و از خودمان دور کنیم. او گفت: حملات کالیفرنیا یک اقدام تروریستی بود که برای کشتن مردم بی‌گناه طراحی شده بود. ما تابه‌حال مدرکی در دست نداریم که ثابت کند این قاتلان توسط گروهی تروریستی در خارج از کشور هدایت می‌شدند یا بخشی از یک توطئه بزرگ‌تر داخلی بودند اما واضح است که دو نفر از آنها وارد مسیر تاریک افراطی‌گری شده بودند. اوباما افزود: ما نباید وارد جنگ زمینی در سوریه یا عراق شویم چون این چیزی است که داعش می‌خواهد. اگر ما سرزمین‌های خارجی را اشغال کنیم آنها می‌توانند سال‌ها به کار خود ادامه دهند. ما نباید اجازه دهیم که نبرد ما با تروریسم به نبرد آمریکا با اسلام تبدیل شود چون این چیزی است که داعش می‌خواهد. همچنین «ینس استولتنبرگ»، دبیرکل ناتو، درخصوص احتمال اعزام نیرو برای همراهی با حملات هوایی ضدداعش گفت: این اقدام در دستور کار ائتلاف و متحدان ناتو نیست. ایالات متحده آمریکا تعداد اندکی نیروی ویژه در آنجا دارد. استولتنبرگ تأکید کرد که این درگیری جنگ میان غرب و جهان اسلام نیست بلکه علیه افراط و تروریسم است. او افزود: مسلمانان در خط مقدم جنگ هستند. بیشتر قربانیان مسلمانند و اکثر کسانی هم که علیه داعش می‌جنگند، مسلمان هستند. ما نمی‌توانیم به‌جای آنها وارد درگیری شویم.

سوسیالیست‌ها خواهان ائتلاف در مقابل راست افراطی شدند

زلزله سیاسی در فرانسه

پس از جنگ جهانی دوم، فرانسه یکی از استالینی‌ترین احزاب کمونیست اروپای غربی را داشت که در همان حال با کسب ۲۸ درصد آرا در انتخابات مجلس قانون‌گذاری این کشور در سال ۱۹۴۶، مهم‌ترین قدرت انتخاباتی این کشور نیز بود. کمونیست‌های فرانسه تا اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، همچنان یکی از مهم‌ترین نیروهای سیاسی فرانسه بودند، اما بعد از آن، مانند همه احزاب کمونیست به سراشیبی افتادند و درحال‌حاضر نقشی بسیار حاشیه‌ای دارند. اگر برنامه اقتصادی «جبهه ملی» به ریاست «مارین لوپن» را زیر ذره‌بین بگذاریم، می‌بینیم که از بسیاری جنبه‌ها به حزب کمونیست فرانسه در گذشته و دیگر گرایش‌های دست‌چپی افراطی اروپا درحال‌حاضر شباهت دارد.

دور اول انتخابات منطقه‌ای که یکشنبه برای تعیین ترکیب دستگاه اجرائی ۱۳ منطقه فرانسه برگزار شد، نشان داد که حزب ملی‌گرای افراطی جبهه ملی، به گونه‌ای ریشه‌دار با به‌دست‌آوردن ۳۰ درصد آرا در مقیاس سراسری، به مهم‌ترین تشکل سیاسی این کشور بدل شده است. جبهه ملی در سال‌های قبل موفق نشده بود در هیچ‌یک از انتخابات منطقه‌ای فرانسه به پیروزی دست پیدا کند. این حزب امیدوار است حضور قدرتمند در این انتخابات، شانس مارین لوپن را برای شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۷ افزایش دهد. در دور دوم این انتخابات، که یکشنبه آینده انجام خواهد شد، این احتمال وجود دارد این تشکل دست‌کم مدیریت اجرائی دو یا حتی سه منطقه فرانسه را از آن خود کند. به همین دلیل حزب حاکم «سوسیالیست» در فرانسه برای جلوگیری از پیروزی حزب راست‌گرای افراطی جبهه ملی در دور دوم انتخابات منطقه‌ای، خواهان تشکیل ائتلافی بزرگ شده است. اما جمهوری‌خواهان محافظه‌کار پیشنهاد ائتلاف سوسیالیست‌ها را نپذیرفته و گفته‌اند در تمام مناطق نامزد معرفی می‌کنند. درحالی‌که به نظر می‌رسد افکارعمومی فرانسه به‌تدریج در برابر «جبهه ملی» و برنامه‌های او حالت رضا و تسلیم در پیش گرفته، چشم‌انداز استقرار آتی مارین لوپن، در کاخ ریاست‌جمهوری این کشور که در گذشته‌ای نه‌چندان دور بسیار نامحتمل ارزیابی می‌شد، امروز در مقوله احتمالات است. اما در ورای تاکتیک‌های بسیار ماهرانه خانم لوپن، مجموعه‌ای از عوامل در چند سال و به‌ویژه در یک سال گذشته زمینه بسیار مساعدی را برای عروج «جبهه ملی» در صحنه سیاست فرانسه به وجود آورده‌اند. نخست آنکه هم احزاب راست و هم احزاب چپ فرانسه در سال‌های اخیر در مبارزه با رکود اقتصادی شکست خورده و رهبران آنها تا اندازه زیادی اعتبار خود را در بخش بزرگی از افکار عمومی از دست داده‌اند. نرخ بی‌کاری بالای ۱۰ درصد به درد مزمن اقتصاد فرانسه بدل شده و خلاف کشورهایی چون آلمان یا انگلستان که توانسته‌اند با نوآوری‌های گوناگون، بازار کار خود را از رکود بیرون آورند، فرانسه ناکام بوده است. در این شرایط، تصادفی نیست که کارگران فرانسوی به بزرگ‌ترین پایگاه انتخاباتی «جبهه ملی» بدل شده‌اند. در مرحله دوم، دو موج تروریستی که ژانویه و نوامبر ۲۰۱۵ فرانسه را به گونه‌ای بی‌سابقه تکان دادند، زمینه بسیار مساعدی را برای اوج‌گیری «جبهه ملی» در صحنه سیاست فرانسه فراهم آوردند. رئیس این تشکل با استفاده از این دو «موقعیت طلایی» به هم‌میهنانش هشدار داد که حضور انبوه مهاجران مسلمان در سرزمینشان، امنیت آنها را به‌گونه‌ای مرگ‌بار تهدید می‌کند. بدین‌سان «جبهه ملی» به‌عنوان حزبی که برای نظم و امنیت، اهمیت درجه اول قائل است، توانست شمار هوادارانش را به‌گونه‌ای قابل‌ملاحظه بالا ببرد. بااین‌حال، نگاهی دقیق‌تر به برنامه ارائه‌شده از سوی «جبهه ملی» نشان می‌دهد این تشکل نیز همانند همه گرایش‌های «پوپولیستی»، تنها موج‌سواری می‌کند و در رویارویی با دشواری بسیار پیچیده به ارائه راه‌حل‌هایی عامیانه اکتفا می‌کند. آنهایی که بیش از همه از برنامه «جبهه ملی» به وحشت افتاده‌اند، صاحبان صنایع، فعالان اقتصادی و شمار انبوهی از اقتصاددانان فرانسوی‌اند. در واقع این تشکل، از برنامه اقتصادی حزب کمونیست فرانسه موبه‌مو تقلید کرده و آن را در عرصه سیاسی با نظریات افراطی‌ترین و نژادپرست‌ترین ناسیونالیست‌های اروپایی درآمیخته است.

جبهه ملی عملا «اقتصاد آزاد» را، هم درون فرانسه و همه در روابط بین‌المللی آن، زیر سؤال می‌برد. از دیدگاه این تشکل، جهانی‌شدن اقتصاد در شکل کنونی آن «ماوراء لیبرالی» و به همین علت به‌شدت محکوم است. اقتصاد را، باز هم از دیدگاه همان تشکل، نباید به دست «دیکتاتوری بازار» رها کرد و نیز نباید به «دگم رقابت» تسلیم شد. در برنامه اقتصادی جبهه ملی، دولتی‌کردن اقتصاد جای مهمی دارد. کنترل تولید و بانک‌ها، برنامه‌ریزی اقتصادی، حفظ بوروکراسی دولتی، کاهش سن بازنشستگی به ۶۰ سال، دیگر محورهایی است که حزب لوپن به فرانسوی‌ها پیشنهاد می‌کند. از سویی خارج‌شدن از منطقه «یورو» و بازگشت به «فرانک» (پول سابق فرانسه) یکی دیگر از وعده‌های اقتصادی جبهه ملی است. این تشکل قصد دارد اختیارات اتحادیه اروپا را به حداقل کاهش دهد و حتی به سیاست‌های حمایتی از جمله در عرصه‌های گمرکی باز گردد و سرانجام اینکه جبهه ملی همان‌قدر به روسیه «ولادیمیر پوتین» علاقه دارد که حزب کمونیست فرانسه به شوروی «ژوزف استالین» و «لئونید برژنف» وابسته بود. در واقع یکی از هدف‌های مهم این حزب در زمینه بین‌المللی، ایجاد «وحدت تنگاتنگ استراتژیک» با روسیه است. این آشی است که حزب مارین لوپن، از راه آمیختن سوسیالیسم با ناسیونالیسم، برای دومین اقتصاد بزرگ اروپا و یکی از مهم‌ترین اقتصادهای جهان پخته است. آیا تاریخ تکرار می‌شود؟